

نوع مقاله: پژوهشی

بررسی و نقد نفس الامر از نگاه علامه طباطبائی


سینا علوی تبار / استادیار گروه حکمت و مطالعات ادیان جامعه المصطفی العالمیه

alavitabar@mailfa.com

orcid.org/0009-0006-2831-1806

daneshshahraki@qom.ac.ir

حبیب‌الله دانشی شهرکی / دانشیار گروه کلام و فلسفه اسلامی دانشگاه قم

 <https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0>

دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۱۸ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۲/۱۰

چکیده

یکی از ابتکارات فلسفی علامه طباطبائی تبیین جدید ایشان از بحث نفس الامر است. ایشان با رد نظریه عقل فعال محقق طوسی و نفس الشیء محقق لاهیجی و حکیم سبزواری و همین‌طور با رد انحصار نفس الامر در قضایای عدمی قائل می‌شوند که نفس الامر همان ثبوت اعمی است که نفس در دو مرتبه و با دو توسعه به صورت اضطراری آن را اعتبار می‌کند و این اعتبار از سنخ اعتبار عقلی است. این ثبوت اعم، مرادف با وجود اعم بوده و شامل وجودهای خارجی و ذهنی و اعتباری است و مطابق تمام قضایای صادق در این ثبوت اعم محقق هستند و ملاک صدق و کذب تمام قضایای ماهوی و غیرماهوی تطابق با همین ثبوت اعم است. در این مقاله برآنیم علاوه بر ارائه تبیینی صحیح و روشن از نظر علامه طباطبائی و رد نظریه عقل فعال و نفس الشیء، تفاوت نظر علامه و مشهور و ضوح بیشتری بیابد؛ چراکه علامه طباطبائی برخلاف مشهور، با تأمل در اصالت وجود، مطابق حقیقی و خارجی داشتن قضایای ماهوی و قضایی را که متشکل از معقولات ثانی هستند انکار می‌کند و نفس الامر را منحصر در قضایای عدمی و حقیقیه نمی‌کند. نظر علامه طباطبائی در عین استواری، اولاً از جامعیت کافی برخوردار نیست و شامل اعتبارات عقلایی و وهمی نمی‌شود و ثانیاً چگونگی تطابق در این نظریه از وضوح کافی برخوردار نیست. براساس نظریه مختار، نفس الامر همان وجود به معنای اعم است که شامل وجود حقیقی، وجود ذهنی، وجود اعتباری عقلی و عقلایی و وهمی می‌شود.

کلیدواژه‌ها: نفس الامر، مطابق قضایا، قضایای عدمی، عقل فعال، نفس الشیء، علامه طباطبائی.

بحث نفس الامر بعد از *خواجه نصیرالدین طوسی* به شکل جدی در آثار فلسفی و کلامی مطرح گشته و تقریباً قاطبه اندیشمندان به بررسی نفس الامر پرداخته‌اند. اصل بحث از این قرار است که در هر قضیه‌ای برای اینکه حکم به صدق آن قضیه کنیم لازم است مطابقی را در نظر گرفته و در صورت تطابق قضیه با آن مطابق، قضیه صادق بوده وگرنه کاذب می‌شود. در این میان موطن مطابق قضایای شخصی، ذهنی و خارجی واضح و آشکار است ولی مطابق قضایای حقیقیه، عدمی و فلسفی مورد بحث و گفت‌وگو قرار گرفته است. برای مثال وقتی گفته می‌شود: «شریک‌الباری ممتنع» مطابق این قضیه در ذهن و در خارج محقق نیست؛ چراکه اگر در ذهن و خارج محقق شود دیگر شریک‌الباری به حمل شایع (مصدق شریک‌الباری) ممتنع نیست و کل ادعای قضیه، ثبوت محمول (امتناع) بر مصداق موضوع (شریک‌الباری) می‌باشد. بنابراین فلاسفه از آنجا که از طرفی به صدق برخی گزاره‌های عدمی و حقیقی و فلسفی اعتقاد داشتند و از طرفی صدق را همان تطابق قضیه با واقع و مطابق قضیه می‌دانستند، ناچار بودند مطابقی را برای قضایا ترسیم کنند و در این میان اقوال متعددی مطرح گشت. برای مثال *خواجه نصیرالدین طوسی* در توضیح مطابق و نفس الامر این قضایا بیان می‌دارد: نفس الامر همان عقل فعال یا عالم امر است و ملاک صدق و کذب قضایا تطابق یا عدم تطابق با آن است. *قیصری* در فصل دوم از فصول مقدماتی شرح *فصوص‌الحکم*، نفس الامر را به علم الهی تفسیر می‌کند و بیان می‌دارد: اگر نسبت موجود در قضایا با آنچه در علم الهی است مطابق باشد، صادق است وگرنه کاذب می‌شود. *حاجی سبزواری* نفس الامر را به «الشیء فی حدّ نفسه» تفسیر می‌کند اما آنچه در این مقاله مدنظر است تفسیر ابتکاری علامه *طباطبائی* از بحث نفس الامر است. ایشان بحث نفس الامر را در *نهایة الحکمه* به عنوان یکی از فروع اصالت وجود مطرح می‌کند؛ زیرا با تأمل و پابندی به اصالت وجود باید حکم کنیم که هیچ‌یک از گزاره‌های ماهوی و معقولات ثانی مطابق خارجی ندارند و فقط وجود است که از ثبوت خاص برخوردار می‌باشد. بنابراین ایشان با طرح ثبوت عام و اعم و بحث توسعه اضطراری اولی و ثانوی، نفس الامر را همان ثبوت اعم قلمداد کرده و بیان می‌دارند: نفس الامر مرادف با ثبوت اعم (وجود اعم) است و شامل وجودهای خارجی، ذهنی و اعتباری می‌باشد.

آنچه در این مقاله مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد، به ترتیب عبارت است از: تبیین نظر مشهور، تبیین نظر علامه *طباطبائی* و بیان تفاوت‌های آن با نظر مشهور، تلازم نداشتن نظریه علامه *طباطبائی* در نفس الامر با انکار حضور معنایی و تحقق خارجی ماهیات، تبیین نظر *خواجه نصیرالدین طوسی* و اشکالات وارده بر آن، تبیین نظر *حاجی سبزواری* و بررسی آن، اشکال نظریه علامه *طباطبائی* و ارائه راهکار جدید برای بحث نفس الامر.

از میان مباحث فوق اثبات جمع نظریه اختصاصی علامه *طباطبائی* در نفس الامر با تحقق و حضور معنایی ماهیات در خارج، ایراد اشکال به نظریه علامه *طباطبائی* از طریق طرح بحث اقسام اعتبار و عدم شمول نظریه علامه *طباطبائی* نسبت به اعتبارات عقلایی و وهمی و ارائه راهکار جدید از اختصاصات مقاله حاضر است و در پژوهش‌های مختلف مشاهده نشده، و سعی شده سایر مباحث نیز با بیانی مختصر و رساتر توضیح داده شوند.

۱. انگیزه‌های طرح بحث نفس‌الامر

۱-۱. مشهور فلاسفه، علت بحث نفس‌الامر را قضایای عدمی مطرح می‌کنند و بیان می‌دارند: ما قضایایی داریم که موضوعشان، عدمی است و این قضایا در خارج و در ذهن مطابق خارجی ندارند و از طرفی علم به صادق بودن این قضایا هم داریم؛ مثل «العدم باطل بالذات»، «عدم‌العله علة لعدم‌المعلول»، «شریک‌الباری ممتنع». از این رو باید یک ثبوت و تحقیقی برای مطابق این قضایا تصویر کنیم که این قضایا با آن مطابق تطابق داشته و صادق بودن را از این تطابق، نتیجه‌گیری کنیم. به عبارت دیگر صدق یک قضیه‌ای به این معناست که قضیه با آن چیزی که از آن حکایت می‌کند مطابق باشد. پس اگر مضمون قضیه با آن مطابق باشد قضیه صادق، وگرنه کاذب خواهد بود؛ حال اگر مضمون قضیه ناظر به خارج عینی باشد، مانند «انسان کاتب است» یا «انسان موجود است»، صدق قضیه به این است که مضمون آن با خارج عینی مطابق باشد. اگر قضیه ناظر به ذهن باشد مانند «انسان نوع است» صدق آن به این است که مضمون قضیه با مطابق ذهنی مطابق باشد، اما ما قضایی داریم که می‌دانیم صادق هستند ولی قطعاً مطابق آنها در خارج عینی و ذهن محقق نیست. مشهور درباره این قضایا گفته‌اند که مطابق آنها همان نفس‌الامرند و برای رسیدن به صحت و کذب این قضایا باید با نفس‌الامر لحاظ گردد؛ مثلاً موضوع قضیه «عدم‌العله، علة لعدم‌المعلول» نه به وجود ذهنی موجود است نه به وجود خارجی؛ بنابراین مطابقش نه ذهن است و نه خارج و از آنجاکه هر قضیه صادقی مطابقی می‌خواهد، مطابقش را نفس‌الامر می‌نامیم (ر.ک: طباطبائی، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۷۲).

اشکال: قضایای عدمی هرچند در هیچ ظرفی از ظروف حقیقت و واقعیتی ندارند، نه در ذهن و نه در خارج، ولی مفهوم عدمی مفهومی است از مفاهیم و در ذهن موجود است و همین مفهوم خود مطابق این قضایا می‌باشد و ملاک صدق و کذب هم، همین مفهوم در ذهن است.

پاسخ: مفاد قضایای عدمی این نمی‌باشد که مثلاً مفهوم «عدم‌العله» علت است برای مفهوم «عدم‌المعلول»، بلکه این است که حقیقت و واقعیت «عدم‌العله» علت است برای حقیقت و واقعیت «عدم‌المعلول» و واقعیت «عدم‌المعلول» و واقعیت عدم نه در ذهن و نه در خارج مصداقی ندارد. لذا برای این قضایا نه در ذهن و نه در خارج مطابقی وجود ندارد. پس آنچه در ذهن است مفهوم عدم است نه مصداق آن و مصداق عدم در ذهن و در خارج محقق نیست و وقتی که وجود داشت دیگر عدم نخواهد بود؛

۱-۲. بحث ظهور و نسیان منجر به طرح بحث نفس‌الامر شده است؛ چراکه در نسیان نیاز به کسب جدید است. حال پرسیده می‌شود که معدن و مقرر اصلی مفاهیم کجاست؛ به همان‌جا نفس‌الامر می‌گویند؛

۱-۳. قضایای حقیقیه موجب مطرح شدن این بحث شد؛ زیرا قضایای حقیقیه، قضایایی هستند که روی اصل طبیعت و ذات می‌روند (در مقابل قضایای ذهنیه و خارجییه) و شامل افراد محققه و مقدره و مفروضه هم می‌شود. حال نفس‌الامر این مفاهیم نمی‌تواند ذهن یا خارج باشد و باید یک ظرفی اعم از ذهن و خارج باشد؛

۱-۴. قضایای غیرخارجیه منجر شده است بحث نفس‌الامر مطرح شود؛ زیرا کواذب در ذهن زیاد است و نمی‌توان در ذهن دنبال مطابق رفت و پی به صدق و کذب برد؛

۱-۵. نظر نهایی علامه طباطبائی: قضایائی که از ماهیات یا از معقولات ثانیه تشکیل شده‌اند، مطابق حقیقی ندارند و عقل با توسعه‌ای که در دایره ثبوت و وجود می‌دهد، برای آنها یک نحوه ثبوتی اعتبار می‌کند. پس علت طرح بحث نفس‌الامر نزد علامه طباطبائی مطلق قضایای ماهوی و قضایایی که معقولات ثانی در آنها به کار رفته است (همان، ص ۷۲-۷۵).

۲. اقسام قضایا و بررسی مطابق آنها از نظر مشهور

۲-۱. قضایای شخصیه: یعنی قضایایی که موضوع آنها امری شخصی و خارجی است. مثل «زید ایستاده است»، «انت عالم»، «در فلان ساعت، در فلان مکان زمین لرزه اتفاق می‌افتد» در این قضایا مطابق همان خارج است؛

۲-۲. قضایای خارجیه: یعنی قضایایی که موضوع آنها بالفعل در خارج موجودند؛ مثل «تمام انسان‌های فعلی ایران سفیدپوست هستند». در این قضایا هم مطابق همان خارج است؛

۲-۳. قضایای حقیقیه: یعنی قضایایی که موضوع آنها هم شامل افرادی است که فعلاً موجودند و هم شامل افراد گذشته و آینده و هم شامل افراد مقدر و فرضی می‌شود. مثل «هر انسانی متعجب است». در این قضایا مطابق نه خصوص ذهن است و نه خصوص خارج و طبق یکی از اقوال مطرح‌شده در انگیزه‌های طرح بحث نفس‌الامر، همین قضایای حقیقیه‌اند. از این رو مطابق این قضایا در نفس‌الامر است؛

۲-۴. قضایای ذهنیه: قضایایی که ظرف موضوع آنها ذهن است و موضوع تنها در ظرف ذهن متصف به محمول می‌شود. مثل «انسان نوع است»، «انسان کلی است» مطابق این قضایا همان ذهن است. برای مثال برای اینکه پی ببریم قضیه «الإنسان نوع» صادق است یا نه باید به مطابق آن رجوع کرد و مطابق همان پی بردن به این است که انسان تمام حقیقت مشترک میان افراد متفق‌الحقیقه است. به عبارت دیگر قضایای که محمولاتشان معقولات ثانی منطقی باشند قضایای ذهنی نامیده می‌شوند و همواره مطابقشان ذهن است و فرق هم نمی‌کند که موضوع این قضایا نیز معقول ثانی منطقی باشد مثل «الکلی إِمَّا ذاتی أَوْ عرضی» و «الجنس إِمَّا قریبٌ أَوْ بعیدٌ» یا معقول اولی باشد مثل «الإنسان نوع».

همان‌طور که در این مثال ملاحظه شد، اینکه قضیه ذهنی مطابقش ذهنی است به این معنا نیست که قضیه را با خودش می‌سنجیم؛ چراکه این اولاً نامعقول است و ثانیاً مستلزم صدق همه قضایای ذهنی می‌باشد؛ چراکه در این صورت در هر قضیه ذهنی هم حاکی موجود است و هم محکی و همواره حاکی با محکی مطابقت می‌کند و حال آنکه ما به کذب گزاره‌هایی مثل «انسان جزئی است»، «انسان جنس است» یا «حیوان نوع است» علم داریم؛ بلکه مطابق ذهنی داشتن یک قضیه ذهنی، در مراتب ذهن معنا پیدا می‌کند و یک قضیه ذهنی با مطابق خود که در مرتبه پایین‌تر است سنجیده می‌شود و سپس حکم به صحت و کذب آن داده می‌شود.

توضیح اجمالی مراتب ذهن در قالب مثال: فرض کنید درختی در خارج داریم. این درخت به ذهن می‌آید و می‌شود درخت ذهنی؛ سپس وقتی می‌خواهیم درباره درخت ذهنی صحبت کنیم می‌گوییم: درخت نوع است. بعد درباره درخت نوع است صحبت کرده، می‌گوییم: یک قضیه است و همین‌طور ادامه می‌دهیم و معقولات اولی و ثانی از اینجا شکل می‌گیرد. معقول ثانی ما لیس بأول است؛ از این‌رو هر معقولی که اولی نیست، یعنی مستقیماً از خارج انتزاع نمی‌شود را ثانی می‌گوییم؛

۲.۵. قضایای فلسفی: یعنی قضایایی که محمولاتشان از قبیل معقولات ثانیه فلسفی است؛ مثل «انسان، ممکن است» یا «هر معلولی نیاز به علت دارد». مطابق این قضایا این است که ببینیم آیا وجود موضوع منشأ انتزاع محمول است یا نه. پس مطابق در این قضایا عبارت است از اینکه واقعیت خارجی طوری باشد که صلاحیت انتزاع مفاهیم اعتباری موردنظر را داشته باشد؛

۲.۶. قضایای عدمی، یعنی قضایایی که موضوع یا موضوع و محمول آنها، هر دو عدمی باشند؛ مثل «شریک‌الباری، ممتنع‌الوجود است»، «عدم علت، علت عدم معلول است».

مطابق این قضایا نه ذهن است نه خارج، بلکه مطابق این قضایا همان نفس‌الامر است؛ چراکه مصداق عدم در ذهن و در خارج محقق نیست (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۱۳۰-۱۳۶).

۳. نفس‌الامر از نگاه علامه طباطبائی

۳-۱. اقسام اعتبار

۳-۱-۱. اعتبار عقلی

اعتبار عقلی، اعتباری است که اگرچه دارای واقع حقیقی نیست، ولی منشأ انتزاع حقیقی و خارجی دارد؛ یعنی اعتبار عقلی اگرچه خود واقع حقیقی ندارد ولی از امری که دارای واقع حقیقی است، انتزاع می‌شود. زمانی که عقل در مقام تحلیل امری که واقع حقیقی دارد، برمی‌آید و در آن تأمل می‌کند، به امری اعتباری می‌رسد. از این‌رو اعتبارات عقلی اگرچه انتزاعی‌اند، عقل صرفاً آنها را کشف می‌کند، بدون آنکه از جانب خود چیزی ایجاد کند. به تعبیر دیگر عقل در انتزاع امور اعتباری عقلی حالت کشفی دارند، نه حالت خلقی، تا اینکه چیزی را از خودش به امر واقعی نسبت دهد. گفتنی است که براساس نظر علامه طباطبائی، اعتبار ظرف ثبوت اعم که همان نفس‌الامر است، از سنخ اعتبار عقلی است.

علامه طباطبائی برای تبیین اعتبار عقلی به مثال معروف «عدم‌العله، علة لعدم‌المعلول» می‌پردازد و بیان می‌کند: طبق اصالت وجود، وجود علت، علت وجود معلول است و این قضیه مطابق خارجی دارد؛ لازمه این نوع وابستگی وجودی بین علت و معلول آن است که در صورت فقدان علت، معلول نیز محقق نشود. پس به تبع قضیه «وجود علت، علت است برای وجود معلول» عقل تصدیق می‌کند که وقتی علت نبود معلول نیز وجود نخواهد داشت، درحقیقت عقل حکم می‌کند بین قضیه «وجود علت، علت وجود معلول است» و قضیه «هرگاه علت موجود

نمود، معلول هم وجود ندارد» تلازم حقیقی برقرار است و به خاطر این تلازم و صحت قضیه دوم عقل برای قضیه «عدم‌العله، علته لعدم‌المعلول» مطابقی را اعتبار می‌کند؛ اما این ثبوت مطابق تبعی و بالعرض است و به تبع ثبوت قضیه اصلی «وجود‌العله، علته لوجود‌المعلول» می‌باشد. پس در واقع اعتبار مطابق برای قضیه «عدم‌العله، علته لعدم‌المعلول» دارای مصحح و منشأ انتزاع حقیقی است (ر.ک: همان، ص ۷۰-۷۲).

۳-۱-۲. اعتبار عقلایی

اعتبار عقلایی اعتباری است که اولاً واقع حقیقی ندارد و ثانیاً منشأ انتزاع حقیقی و خارجی ندارد و این اعتبار به ید معتبر است، ولی این اعتبار مورد قبول عقلاست؛ یعنی عقلاً برای اعتبار کردن، اثر و غرضی را در نظر می‌گیرند و سپس آن را اعتبار می‌کنند. مثل اعتبار زوجیت، مالکیت، طلاق.

۳-۱-۳. اعتبار وهمی و محض

اعتبار وهمی، اعتباری است که اولاً واقع حقیقی ندارد، ثانیاً منشأ انتزاع حقیقی ندارد، ثالثاً هیچ غرضی عقلایی نیز برای اعتبار آن وجود ندارد. مثل اعتبار غول، سیمرغ، پرواز کردن انسان. در این اعتبارها هیچ هدفی جز تخیل و توهم دخیل نیست.

۳-۲. سه نوع ثبوت از نظر علامه طباطبائی

۳-۲-۱. ثبوت خاص

همان ثبوت وجود می‌باشد و شامل تمام گزاره‌هایی می‌شود که موضوعشان وجود است.

۳-۲-۲. ثبوت عام

علاوه بر وجود، شامل ماهیات و تمام گزاره‌هایی که موضوعشان ماهیت است، می‌شود.

۳-۲-۳. ثبوت اعم

به معنای مطلق ثبوت بوده و شامل وجود، ماهیات و معقولات ثانی و اعدام نیز می‌شود. علامه طباطبائی بیان می‌دارند: نفس الامر همه گزاره‌ها این ثبوت اعم است و هر گزاره‌ای با توجه به این ثبوت سنجیده شده و صدق و کذب مشخص می‌شود.

طبق نظر علامه طباطبائی اصالت تنها از آن وجود حقیقی می‌باشد که حقیقتاً و بالذات موجود است و این وجود است که دارای حکم حقیقی می‌باشد (ثبوت خاص)؛ اما چون ماهیات نمود و نمایش وجود برای ذهن هستند به این معنا که وجودهای خاص خارجی در قالب ماهیات برای ذهن جلوه می‌کنند، عقل ناگزیر دایره ثبوت و وجود را توسعه می‌دهد، به این صورت که برای ماهیات، وجود اعتبار می‌کند و وجود را بر آنها حمل می‌کند. مثلاً می‌گوید: انسان هست، درخت هست. اگر عقل برای ماهیات ثبوتی اعتبار نکند راهی برای شناخت خارج نخواهد داشت؛

چراکه وجود خارجی در قالب همین ماهیات برای ذهن جلوه‌گر می‌شود، پس عقل ناچار است که بگوید این ماهیات در خارج تحقق دارند. در نتیجه مفهوم وجود و ثبوت به گونه‌ای می‌شود که بر وجود و ماهیت و احکام آنها حمل می‌گردد (ثبوت عام).

۴. جمع بین نظریه علامه طباطبائی در بحث نفس‌الامر و تحقق معنایی ماهیات در خارج

گفتنی است که اعتبار ثبوت عام برای ماهیات و اینکه ماهیات به واسطه توسعه اضطراری اول، اعتبار می‌شوند بدین معنا نیست که ماهیت امری پنداری و وهمی باشد و از مطلق واقعیت ساقط شود. به بیان دیگر لازم نمی‌آید که موطنش فقط ذهن باشد؛ زیرا اولاً در توضیح اعتبار عقلی مطرح کردیم که حقیقتاً ریشه این اعتبارات در خارج محقق است و ماهیت به تبع وجود، موجود می‌شود؛ ثانیاً به اعتقاد نگارندگان وقتی مجموعه مطالب علامه طباطبائی درباره ماهیت مورد لحاظ واقع شود، پی می‌بریم که ماهیات ثبوت حقیقی در خارج دارند. در ادامه به صورت مختصر به برخی از قرائن اشاره می‌کنیم:

۱. علامه طباطبائی مفاهیم را به مفاهیم حقیقی و اعتباری تقسیم می‌کند و بیان می‌دارند: مفاهیم ماهوی برخلاف مفاهیم فلسفی و منطقی مفاهیمی حقیقی محسوب می‌شوند. از طرفی در تبیین مفاهیم حقیقی بیان می‌دارند: مفاهیم حقیقی در هر دو ظرف ذهن و خارج تحقق دارند (ر.ک: طباطبائی، ۱۳۹۲، ج ۴، ص ۹۹۹-۱۰۰۱، فصل دهم از مرحله یازدهم)؛

۲. علامه طباطبائی در فرع دهم از فروع اصالت وجود، مفاهیم ماهوی را برخلاف مفاهیم دیگر دارای افراد خارجی می‌داند و بیان می‌کند: مصداق یک مفهوم زمانی فرد آن محسوب می‌شود که آن مفهوم حکایت‌کننده ذاتیات آن مصداق باشد و تحقق مفهومی آن به شمار رود. از این رو چنین مفهومی در واقع، حقیقتی است که در هر دو وعای ذهن و عین تحقق دارد؛ زیرا اگر مفاهیم ماهوی صرفاً مفاهیمی باشند که با توجه به وجودات محدود در ذهن انشا می‌شوند، در این صورت مفاهیم ماهوی فقط دارای مصداق هستند نه فرد (ر.ک: همان، ج ۱، ص ۸۴؛ صدرالمتألهین، ۱۴۲۵ق، ج ۲، ص ۷ تعلیقه علامه طباطبائی)؛

۳. علامه طباطبائی بیان می‌کند: ماهیات، مفاهیمی هستند که بازتاب مستقیم امور محقق خارجی‌اند؛ به گونه‌ای که ذهن در دریافت آنها کاملاً حالت انفعال دارد. ایشان تصریح می‌کنند که مفاهیم ماهوی برخلاف مفاهیم فلسفی و منطقی اموری هستند که گاهی به وجود خارجی و گاهی به وجود ذهنی موجود می‌شوند و نسبت به هر دو وعاء عین و ذهن، لا بشرطاند و می‌توانند در هر دو وعاء تحقق یابند (ر.ک: طباطبائی، ۱۳۹۲، ج ۴، ص ۹۹۹-۱۰۰۲)؛

۴. علامه طباطبائی ماهیات را مفاهیمی می‌داند که وجود ذهنی برای محکی‌های خود محسوب می‌شوند و بیان می‌دارند: مفاهیم ماهوی تحقق مفهومی ماهیاتی هستند که در وعاء خارج تحقق یافته‌اند و این مفاهیم انطباق کامل بر آن ماهیات خارجی دارند. ایشان بیان می‌کنند: وجود ذهنی بودن یک مفهوم مستلزم وجود خارجی و تحقق خارجی داشتن آن می‌باشد و سپس این مطلب را بر مفاهیم ماهوی تطبیق می‌دهند، به این بیان که این مفاهیم

همان‌طور که در وعاء ذهن موجودند در وعاء خارج هم به تبع وجود خارجی خود محقق می‌باشند (ر.ک: همان، ج ۱، ص ۱۴۳-۱۴۵ و ۱۵۷) و مرحله سوم فصل اول)؛

۵. علامه طباطبائی ماهیات را اموری می‌داند که وراء فاعل شناسا دارای ثبوت و تحقق می‌باشند و بیان می‌دارند: اگر تعلمات ذهن و اعتبارات آن را ملاحظه نکنیم در ظرف خارج هیچ خبری از مفاهیم فلسفی و منطقی نخواهد بود. آنچه در ظرف خارج محقق است تنها وجود است و ماهیتی که در کنف این وجود محقق شده است (ر.ک: صدرالمتألهین، ۱۴۲۵ق، ج ۲، ص ۲ تعلیقۀ علامه طباطبائی)؛

۶. علامه طباطبائی قائل‌اند: اگر ظرف اتصاف خارجی باشد حتماً دو طرف اتصاف هم در خارج تحقق دارند، بنابراین از آنجا که این واقعیت خارجی است که متصف به انسان بودن و یا حیوان بودن و یا نبات بودن ... می‌شود، ماهیات هم در ظرف ثبوت تحقق دارند (هرچند بنا بر اصالت وجود، تحقق و متن مستقلاً از وجود خودشان ندارند. به عبارت دیگر یک حضور معنایی و غیرمشت‌پرکن دارند) (ر.ک: همان، ج ۱، ص ۳۳۶؛ متن صدرا و ص ۳۷۷ تعلیقۀ علامه طباطبائی).

آنگاه برای بار دوم عقل ناچار به توسعه در دایره ثبوت وجود می‌شود، به این صورت که مطلق ثبوت و تحقق را بر هر مفهومی که به تبع وجود یا ماهیت به ناچار اعتبار کرده است، حمل می‌نماید. مانند مفهوم عدم، ماهیت، قوه و فعل و آنگاه احکام آنها را نیز تصدیق می‌کند (ثبوت اعم). پس عقل در مقام تحلیل و تبیین حقایق خارجی به مفاهیم جدیدی دست می‌یابد و آنها را اعتبار می‌کند و عقل ناچار است برای این مفاهیم یک نحوه ثبوتی را اعتبار کند و در غیر این صورت نمی‌تواند واقعیات را به وسیله آن مفاهیم تبیین کند و آنگاه که عقل یک نحوه ثبوتی برای این مفاهیم انتزاعی اعتبار نمود، احکام آنها را تصدیق می‌کند.

علامه طباطبائی در پایان توضیحات انواع ثبوت، بیان می‌دارند: نفس الامر همان ثبوت اعم یعنی همان ثبوتی است که شامل قضایای خارجی، ذهنی و قضایایی که عقل آنها را تصدیق می‌کند (قضایایی که مطابقی در خارج و یا در ذهن ندارند) می‌شود. به عبارت دیگر: نفس الامر مرادف با وجود اعم است که شامل وجودهای حقیقی (خارجی و ذهنی) و اعتباری می‌شود (ر.ک: طباطبائی، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۷۵-۷۲).

۵. مطابق قضایا از نظر علامه طباطبائی و تفاوت آن با نظر مشهور

همان‌طور که بیان شد طبق نظر علامه طباطبائی تنها وجود است که مطابق حقیقی داشته و مطابق مابقی امور توسط عقل اعتبار می‌شوند. بنابراین می‌توان تفاوت‌های نظر علامه با مشهور را به این صورت فهرست کرد:

الف) نظر علامه طباطبائی مبتنی بر اصالت وجود است؛ چراکه جز وجود، چیزی را دارای حقیقت بالذات نمی‌داند؛ ولی نظر مشهور مبتنی بر تحقق حقیقی وجود و ماهیت است؛ چراکه مشهور قضایایی چون «انسان موجود است»، «انسان کاتب است» و... را دارای مطابق خارجی می‌داند؛

ب) طبق نظر مشهور قضایای نفس‌الامریه منحصر در قضایای عدمی (و نهایتاً شامل قضایای حقیقیه) می‌شود،

ولی طبق نظر علامه طباطبائی، قضایای نفس‌الامر به شامل همه قضایای تشکیل شده از معقولات ثانیه اعم از معقولات ثانی منطقی و فلسفی و مفاهیم ماهوی می‌باشد؛

ج) طبق نظر مشهور، قضایا یا خارجی هستند یا ذهنی که این دو دارای مطابق حقیقی‌اند و یا اعتباری می‌باشند که این قضایا مطابقشان همان نفس‌الامر است. ولی طبق نظر علامه طباطبائی قضایا فقط اعتباری است و هیچ قضیه‌ای دارای مطابق حقیقی و مشت‌پرکن نیست، و عقل است که با ثبوت اعم خود برای آنها مطابق را اعتبار می‌کند (ر. ک: طباطبائی، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۷۲، تعلیقه ۹۱).

۶. نفس‌الامر از منظر خواجه نصیرالدین طوسی و اشکالات آن

علامه حلی در *کشف‌المراد* به نقل از *خواجه نصیرالدین طوسی* بیان می‌کند: مراد از امر در واژه نفس‌الامر، عالم عقول و مجردات تامه است (ر. ک: حلی، ۱۴۳۳ق، ص ۱۰۳-۱۰۴) و آیه ۵۴ سوره اعراف «ألا له الخلق والأمر» نیز بر این معنا حمل می‌گردد. در این آیه شریفه مراد از خلق، جهان ماده و مادیات است و صورت‌های تمام حقایق در موجودی مجرد به نام عقل فعال تحقق دارد و این عقل همان کتاب مبینی است که قرآن کریم درباره آن می‌گوید: «ولا رطب ولا یابس إلا فی کتاب مبین» (انعام: ۵۹). ملاک صدق و کذب هر قضیه‌ای اعم از قضیه ذهنی و خارجی، مطابقت و عدم مطابقت آن با صورت‌های موجود در آن عقل مجرد است. پس اگر مفاد یک قضیه در آن عقل ثبت شده باشد، آن قضیه، صادق و اگر آن عقل از مفاد آن قضیه خالی باشد، آن قضیه کاذب خواهد بود (ر. ک: حلی، ۱۴۳۳ق، مسئله ۳۷، ص ۱۰۳-۱۰۴؛ طوسی، ۱۳۹۱، نمط سوم، ص ۴۵۹).

۶- اشکالات نظریه خواجه نصیرالدین طوسی و علامه حلی

اولاً: این صورت‌هایی که در عقل فعال موجودند آیا صادق هستند یا کاذب؛ به عبارت دیگر ملاک صدق خود این صور چیست؟ به‌ناچار این صور برای آنکه صادق باشند باید مفاد آنها در خارج از خودشان ثابت باشد، بنابراین ملاک نهایی برای صدق و کذب قضایا همان ثبوت و عدم ثبوت مفاد آن صور در موطن مناسب خود می‌باشد و صرف اینکه مضمون یک قضیه در عقل فعال وجود داشته باشد، برای صادق شمردن آن کفایت نمی‌کند (ر. ک: طباطبائی، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۷۷)؛

ثانیاً: ما دسترسی به عقل فعال نداریم، از این رو نمی‌توانیم به صدق و کذب قضایا دسترسی پیدا کنیم؛

ثالثاً: علم مجردات حضوری می‌باشد نه حصولی. بنابراین نمی‌توانیم علم موجود در عقل فعال را با صورت‌ها توضیح دهیم؛

رابعاً: صدق قضیه به این است که با محکی خودش مطابق باشد نه با عقل فعال و تطابق با عقل فعال به درد ما نمی‌خورد؛

خامساً: لفظ امر در فلسفه به معنای موجود مجرد عقلی به کار نرفته تا بتوانیم نفس‌الامر را به عقل فعال تفسیر کنیم؛ سادساً: وقتی که ما بدون رجوع به عقل فعال می‌توانیم به صدق و کذب قضایا دسترسی پیدا کنیم، چه نیازی به تکلف و اینچنین بیانی داریم؟

۷. نفس‌الامر از منظر حکیم سبزواری و صاحب سوارق الالهام و اشکال آن

در این قول مراد از مطابقت با نفس‌الامر همان مطابقت شیء با خودش (مطابقت با نفسه) است. از این رو کلمه «نفس‌الامر» در حقیقت «نفسه» بوده که ضمیر «ه» در آن به خود شیء بازمی‌گردد. بعد به جای ضمیر، خود اسم مرجع یعنی لفظ «امر» که به معنای شیء است گذاشته شده و به این صورت نفس‌الامر پدید آمده است. در نتیجه نفس‌الامر یعنی نفس‌الشیء و مطابقت قضیه با نفس‌الامر یعنی واجد بودن موضوع فی‌نفسه حکمی را که در قضیه بر آن بار شده است و عدم مطابقت یعنی واجد نبودن موضوع فی‌نفسه این حکمی که در قضیه بر آن بار شده است. به عبارت بهتر طبق این تفسیر، مقصود از نفس‌الامر، قلمرو و حد ذات شیء است که در مقابل فرض فارض و اعتبار معتبر می‌باشد. حد ذات شیء شامل مرتبه ماهیت، وجود خارجی و وجود ذهنی می‌شود (ر.ک: سبزواری، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۱۳؛ لاهیجی، ۱۴۲۶ق، ج ۱، ص ۱۲۲؛ صدرالمآلهین، ۱۴۲۵ق، ج ۶ ص ۲۶۱؛ اردستانی، ۱۳۹۱، ص ۱۰۴-۱۴۰). اشکال: اموری مثل عدم که لا شیء و باطل الذات هستند، چیزی نیستند تا نفسیتی داشته باشند و بعد ما بخواهیم این عدم را با آن نفسیتش بسنجیم. پس اگر نفس‌الامر به این معنا باشد در مورد قضایای عدمیه، مطابقت با نفس‌الامر بی‌معنا خواهد بود (طباطبائی، ۱۳۹۲، ص ۷۸).

۸. نقد نظر علامه طباطبائی و ارائه نظریه مختار

به نظر می‌رسد نظریه علامه طباطبائی در عین استواری و سازگاری با مبانی حکمت متعالیه با اشکالاتی هم روبه‌روست؛ از جمله آنکه این ثبوت اعم که از منظر علامه طباطبائی همان نفس‌الامر است، شامل گزاره‌هایی که به اعتبار عقلایی یا به اعتبار محض شکل گرفته‌اند نمی‌شود؛ یعنی برای مثال وقتی می‌گوییم: «زهرها همسر علی است» صادق بودن یا کاذب بودن این گزاره را نمی‌توان با نفس‌الامر مبین شده در کلام علامه طباطبائی، تبیین کرد؛ یا وقتی می‌گوییم «سیمرغ فلان حکم را دارد» باز نفس‌الامر تبیین شده از سوی علامه طباطبائی توانایی آن را ندارد تا مطابق این قضایا را هم در خود جای دهد. از طرفی ثبوت اعم علامه طباطبائی از وضوح کاملی برخوردار نیست و اینکه دقیقاً به چه نحوی عملیات تطابق با این ثبوت اعم صورت می‌گیرد، واضح و روشن نیست. بنابراین بهتر آن است که نفس‌الامر را طوری تبیین کنیم که در عین جامعیت دارای وضوح کافی هم باشد و آن این است که بگوییم: نفس‌الامر، وجود اعمی است که شامل همه مراتب تحقق می‌شود، یعنی شامل وجود، ماهیات، معقولات ثانی، اعتبارات عقلایی و اعتبارات وهمی می‌شود و تمام این اقسام وجود اعم، همان نفس‌الامر می‌باشد و نفس‌الامر همان واقع هر مرتبه‌ای از وجود اعم است؛ به عبارت دیگر نحوه هستی و تحقق هر امری را نفس‌الامر می‌نامیم، برای مثال نفس‌الامر موجودات حقیقی همان وجود حقیقی و مشت‌پرکن آنها می‌باشد و نفس‌الامر اعدام همان نیستی و نبودن است و البته این نیستی و نبودن هم تحت بیرق وجود اعم قرار می‌گیرد و همین‌طور نفس‌الامر اعتبارات عقلایی و وهمی همان تحقق اعتباری آنها می‌شود.

برای تبیین بیشتر به گزاره‌های متعددی اشاره کرده و نفس‌الامر و مطابق آنها را توضیح می‌دهیم:

الف) «الله موجود است»؛ نفس‌الامر این قضیه همان واقع و وجود حقیقی الله در خارج است و ما برای حکم به صدق این قضیه باید آن را با خارج مقید تطبیق دهیم؛

ب) «علی موجود است»؛ نفس‌الامر این قضیه نیز همان واقع و وجود حقیقی علی در خارج است و ما برای حکم به صدق این قضیه باید در خارج، وجود علی را داشته باشیم و این وجود، مطابق این قضیه قرار گیرد؛

پ) «مفهوم انسان موجود است»؛ نفس‌الامر این قضیه همان ذهن و تحقق مفهوم انسان در ذهن است، پس اگر در ذهن مفهوم انسان محقق باشد، این قضیه دارای مطابق بوده و صادق می‌شود؛

ت) «شریک‌الباری معدوم است»؛ نفس‌الامر این قضیه همان معدوم بودن و امتناع حقیقی شریک‌الباری در خارج مقید است. یعنی وقتی در خارج حقیقتاً چنین امری محقق نباشد، این قضیه صادق است. به عبارت دیگر مطابق «شریک‌الباری معدوم است» همان معدوم بودن و عدم تحقق شریک‌الباری است؛

ث) «انسان ممکن است»؛ نفس‌الامر این قضیه همان نحوه تحقق و وجود انسان است؛ یعنی چون انسان واقعیتش به نحوی است که نسبت به موجودیت و معدومیت حالت تساوی دارد، این قضیه صادق بوده و مطابق با واقع است؛

د) «فاطمه همسر علی است»؛ نفس‌الامر این قضیه همان زوجیتی است که بین فاطمه و علی به اعتبار عقلایی محقق شده است؛

ر) «اژدهای دوسر موجود است» یا «غول موجود است»؛ نفس‌الامر این قضایا همان اعتبار وهمی است که معتبر آن را اعتبار می‌کند. بنابراین در این گزاره‌ها اگر قائل این گزاره‌ها منظورش این باشد که اژدهای دوسر یا غول در ظرف اعتبار وهمی موجود است، این کلام کاملاً صادق و مطابق با واقع و نفس‌الامر است، ولی اگر منظورش آن باشد که اژدهای دوسر یا غول در خارج یا به اعتبار عقلی یا عقلایی موجود است کلامش کاذب بوده و هیچ مطابق و نفس‌الامری نخواهد داشت.

نتیجه‌گیری

با پایبندی به اصالت وجود و فروعات آن باید بیان کرد که قضایای ماهوی و غیرماهوی نمی‌توانند مطابق خارجی داشته باشند و باید حکم کنیم که مطابق تمام قضایا به واسطه اعتبار عقل محقق می‌شود و عقل در مرتبه اول وجود را برای ماهیات و احکام ماهوی اعتبار می‌کند که بدان ثبوت عام می‌گوییم و در مرتبه بعد با توسعه‌ای که می‌دهد ثبوت را برای تمام معقولات ثانی اعتبار می‌کند و این ثبوت اعم است که مطابق تمام قضایای شخصیه، خارجی و ذهنیه، حقیقیه، عدمیه و فلسفی می‌شود و ملاک و معیار صدق و کذب تمام قضایا، تطابق یا عدم تطابق با همین ثبوت اعم است، این نظر با وجود استواری و استحکام نسبت به نظریات دیگر، نمی‌تواند مطابق قضایای محقق شده به اعتبار عقلایی و وهمی را تبیین کند و همین‌طور از وضوح کافی برای انجام تطبیق گزاره‌ها با نفس‌الامر برخوردار نیست؛ لذا دقیق‌تر آن است که بگوییم نفس‌الامر همان وجود به معنای اعم است که شامل وجود حقیقی، وجود ذهنی، وجود اعتباری عقلی و عقلایی و وهمی می‌شود.

منابع

- اردستانی، محمدعلی، ۱۳۹۱، *نفس الامر در فلسفه اسلامی*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- حلی، حسن بن یوسف، ۱۴۳۳ق، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، تحقیق و تألیف حسن حسن‌زاده آملی، چ چهاردهم، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
- سبزواری، ملاحادی، بی‌تا، *شرح المنظومه*، قم، مصطفوی.
- صدرالمتألهین، ۱۴۲۵ق، *الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه*، چ پنجم، قم، طبعه نور.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۹۲، *نهایة الحکمه*، تصحیح و تعلیق غلامرضا فیاضی، چ هفتم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ☞
- طوسی، نصیرالدین، ۱۳۹۱، *شرح الاشارات و التنبیها*، تحقیق حسن حسن‌زاده آملی، چ سوم، قم، بوستان کتاب.
- لایجی، عبدالرزاق، ۱۴۲۶ق، *سوارق الالهام*، تعلیقه محمد اسماعیل، قم، مؤسسه امام صادق ☞.
- مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۹۱، *شرح نهایة الحکمه*، چ سوم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ☞.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی